

درس خارج فقه نظام سیاسی «جلسه 5»

سال تحصیلی 1400-1399

بحث ما در عدل اقتصادی بود و در آن گفتیم که باید درباره چند مطلب بحث کنیم:

1. رابطه عدل با برابری

2. رابطه عدل با تفاوت در استحقاق و نیاز

3. رابطه عدل با تفاوت های طبیعی

بحث امروز در بحث چهارم است:

4. رابطه عدل با تفاوت های اجتماعی

گفتیم تفاوت ها بر دو گونه است؛ تفاوت های طبیعی که چهار نوع تفاوت طبیعی را تقسیم و تعریف کردیم: جنسیت، استعداد، جغرافیا، نژاد و بحث کردیم که رابطه عدل با اینگونه تفاوت ها چیست و گفتیم در شرع اسلام تفاوت های طبیعی منشأ امتیاز نیست و توضش را سابقا دادیم.

بحث امروز ما در تفاوت های اجتماعی است و مقصود ما از تفاوت های اجتماعی تفاوت هایی است که در جامعه به لحاظ پایگاه اجتماعی به وجود می آید؛ در خیلی جوامع هستند که در جامعه قشری از مردم به عنوان اشراف شناخته می شوند و از لحاظ انتساب به بعضی از شخصیت های بزرگ اجتماعی؛ انتساب قوم و خویشی و قبیله گری؛ این گاهی منشأ نوعی از برتری اجتماعی می شود و در جامعه شخصی که از همچنین نسبتی برخوردار است در جامعه به عنوان شخصی که دارای یک نوع برتری اجتماعی است تلقی می شود؛ در جامعه احترام و جایگاه ویژه ای برایش قائل می شوند؛ ما به اینها می گوئیم تفاوت های اجتماعی.

بحث ما این است که آیا اینگونه تفاوت های اجتماعی می تواند منشأ امتیاز بشود در شرع اسلام؟ آیا تفاوت اجتماعی می تواند منشأ امتیاز سیاسی و اقتصادی و... شود؟ مثلاً چون فلان کس از اشراف است به منسوب سیاسی خاصی دست پیدا کند.

دوستان شاید مطلع باشند که در کشورهای اروپایی و آمریکا، یک سری مناسب مخصوص اشراف است. مثلاً مجلس سنا دارند و به شکلی عضویت در مجلس عوامشان

و پارلمان معمولیشان هم دارد در حوزه یک سری طبقات خاص قرار می‌گیرد و فقط اشراف هستند که می‌توانند وارد مجلس سنا شوند؛ به تدریج کسانی که دارای امتیازات اقتصادی خاصی هستند می‌توانند به مجلس عوام راه پیدا کنند. حتی این احزاب سیاسی که در کشورهای اروپایی شکل می‌گیرد، به شکلی تبدیل به منشأ تفاوت‌های اجتماعی می‌شوند و فقط به این دلیل که شخص عضو فلان حزب است از امتیازاتی برخوردار می‌شود.

بحث ما همین است که آیا این تفاوت‌های اجتماعی منشأ امتیاز می‌شود یا نه؟ چهار نوع امتیاز می‌توان تعریف کرد که این چهار نوع امتیاز ممکن است بر اساس تفاوت‌های تفاوت‌های اجتماعی در نظر گرفته شود؛ یعنی تفاوت‌های اجتماعی منشأ این امتیازات شوند.

نوع اول: امتیاز سیاسی؛ یعنی کسی که وابسته به خانواده معین، قشر معین، گروه معینی است، تنها به دلیل وابستگی به آن گروه از یک امتیاز سیاسی برخوردار باشد؛ این چیز خطرناکی است در جوامع. متأسفانه نظام‌های حزبی منجر به چنین تفاوتی می‌شوند و می‌گویند این شخص چون وابسته به حزب ماست باید استان‌دار شود. چون وابسته به حزب ماست باید وزیر و یا نماینده مجلس شود. این همین است که تفاوت اجتماعی منشأ امتیاز سیاسی است؛ نه چون اصلح و توانا تر است بر انجام چنین وظیفه‌ای. یکی از مهم‌ترین خطرهایی که نظام‌های حزبی به دنبال دارند این خطر است. خیلی‌ها هستند که در جامعه ما می‌گویند دموکراسی مبتنی بر نظام حزبی است؛ این حرف غلطی است. اگر دموکراسی به معنای این است که مردم انتخاب کنند و اگر بخواهد انتخاب مردم درست باشد باید بر مبنای معیارهای عقلانی انتخاب کنند و باید بر مبنای شایستگی مناسب تقسیم شود در حالی که در نظام حزبی این طور نیست و اصلاً اگر این تفاوت‌ها منشأ امتیاز نشود نظام حزبی شکل نمی‌گیرد؛ یعنی نظام حزبی برای چه شکل می‌گیرد؟ برای همین شکل می‌گیرد که بر اساس وابستگی حزبی، امتیاز و مقام و موقعیت سیاسی پیدا کنند؛ نه بر اساس شایستگی. شما هیچ وقت نمی‌بینید که یک

حزبی مثلاً نخست وزیری را یا نماینده مجلسی را از حزب دیگر یا از خارج از حزب، به دلیل اینکه شایسته‌تر است کاندیدا کنند و این در نظام‌های حزبی مورد قبول نیست. ما خواهیم گفت که وقتی می‌گوییم ائمه معصومین؟ عه؟ باید از نسل امیرالمومنین؟ ع؟ باشند؛ این معنایش نیست که چون از نسل علی؟ ع؟ هستند باید امام شوند؛ بلکه چون دارای شایستگی هستند و این از نسل علی؟ ع؟ بودن عنوان مشیر است نه عنوان دخیل در نصب الهی.

#### نوع دوم: امتیازهای اقتصادی

گاهی می‌شود امتیازهای اقتصادی، منشأش تفاوت‌های اجتماعی است؛ یعنی فرض کنید از بیت المال می‌خواهند مالی را بین مردم تقسیم کنند، بگویند کسانی که از این طبقه اجتماعی هستند، بیشتر گیرشان بیاید، و کسانی که از دیگر طبقه‌های اجتماعی هستند از دیگران کمتر گیرشان بیاید که با این خیلی در شرع اسلام مبارزه شده که تفاوت‌های اجتماعی منشأ امتیاز اقتصادی بشود.

یا مثلاً چون از فلان قبیله است و یا چون وابسته فلان شخصیت است، به او امتیاز اقتصادی واگذار کنند؛ این معنایش این است که امتیاز اقتصادی، مبنایش تفاوت‌های اجتماعی بشود.

#### نوع سوم: امتیازهای قضایی

یعنی در قضاء؛ مثلاً دو نفر نزد قاضی می‌روند و مخاصمه‌ای دارند، به یک نفر به دلیل اینکه منتسب به عشیره خاصی است، و منتسب به فرد یا گروه خاصی است، حق بدهند؛ نه به دلیل اینکه حق با اوست بلکه به دلیل اینکه انتسابش با گروه خاصی است. یا اینکه او را از کیفر معافش کنند یا اینکه از دیگران کمتر مجازات کنند؛ مثلاً در همین نظام دموکراسی آمریکا که بعضی‌ها به این نظام دموکراسی خیلی افتخار می‌کنند، اینطوری است و هیچ وقت ما نشنیدیم که مثلاً یک رییس جمهور در آمریکا و اروپا به دلیل این جرم‌ها و فسادها؛ محاکمه شوند؛ سر و صدا می‌کنند که فلانی چقدر فساد داشته و... اما خبری از محاکمه نیست. اما اگر همین جرم را یک شخص عادی مرتکب شود

مخصوصاً اگر مسلمان باشد، پدرش را در می‌آورند. این معنایش این است که تفاوت‌های اجتماعی منشأ امتیاز قضایی شود.

نوع چهارم:

تفاوت‌های اجتماعی منشأ امتیاز علمی شود. مثلاً در نظام ایران قدیم در دوران ساسانیان و قبل و بعد؛ علم آموزی مخصوص طبقه اشراف بود و هرکسی نمی‌توانست علم بیاموزد و عامه مردم حق آموختن علم نداشتن. معنای این این است که تفاوت‌های اجتماعی منشأ امتیازات علمی شود. الان هم در بعضی جاها دیده می‌شود که فلان کس چون منتسب به فلان گروه یا شخص است، بورسیه می‌شود.

در دوره‌هایی در همین جمهوری اسلامی هزاران بورسیه داده شد؛ و ما در خارج از کشور بودیم و می‌دیدیم این کسانی که با بورسیه به خارج از کشور می‌آمدند، می‌دیدیم چون منتسب به جریان خاصی هستند به آنها بورسیه داده می‌شد. یعنی این امتیاز علمی بر اساس یک تفاوت اجتماعی باشد.

این چهار نوع امتیاز را باید بررسی کنیم تا ببینیم عدل چه اقتضایی دارد. آیا این تفاوت‌های اجتماعی می‌تواند منشأ این امتیازها شود؟

ابتدا از تفاوت‌های اجتماعی‌ای بحث می‌کنیم که می‌خواهند منشأ امتیاز سیاسی شوند. در نظام سیاسی اسلام همانطوری که عدل اقتضا می‌کند تفاوت اجتماعی به هیچ وجه نمی‌تواند منشأ امتیاز سیاسی باشد. امتیاز سیاسی بر مبنای شایستگی باید باشد و کسی که شایسته منسبی است به او آن منسب را می‌دهند. یکی از مهم ترین ادله این مطلب که یعنی وابستگی قومی و خویشاوندی یعنی نسبت اجتماعی یا نسبت‌های اجتماعی و روابط اجتماعی نمی‌توانند منشأ امتیاز سیاسی باشند، آیه کریمه معروف:

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالِ آلَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالِ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (البقرة، ۱۲۴) ﴿

(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند

فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)».

این «لَا يَنْ أَلْ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ضرب القاعده است که قاعده دستیابی به مقام امامت به وسیله این آیه تبیین شده است. حضرت ابراهیم بعد از اینکه خدای متعال برای او مقام امامت را قرار می‌دهد و به او گفته می‌شود که «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» این چنین درخواست می‌کند که «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» از خدا درخواست می‌کند که این امامت در ذریه‌اش تداوم پیدا کند؛ البته این را ما در مباحث تفسیریمان گفتیم که ادعیه انبیاء، ادعیه مأذون است یعنی این طور نیست که همینطوری بر مبنای هوا و هوس و چون از چیزی خوششان آمده دعا کنند، دلیلش هم این است که انبیاء معیارند یعنی انبیاء چون شاهدند و معیارند؛ معیارند یعنی آنچه خواسته آنهاست با عدل کاملاً تطبیق می‌کند و آنها چیزی غیر عدل را نمی‌خواهند و چیزی که عدل نباشد از خدا نمی‌خواهند و نه تنها از خدا نمی‌خواهند در دل هم خواسته‌های آنها منطبق با عدل الهی است بنابراین وقتی ابراهیم سوال می‌کند که «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» معلوم است که به او اجازه داده شده که همچنین داعی کند، خب نکته اش چیست؟ نکته اینکه همچنین اجازه‌ای به ابراهیم داده شده و همچنین امتیازی برای او قائل شده به دلیل این است که ابراهیم شخصیتی است که می‌تواند در طول نسل‌ها اثرگذار باشد. اینکه در آیه کریمه داریم که، بعد از آیات مربوط:

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَهٍ نَفْسُهُ وَ لَقَدْ صِطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿البقرة، ۱۳۰﴾ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِربِّ الْعَالَمِينَ ﴿البقرة، ۱۳۱﴾

جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی)، روی گردان خواهد شد؟! ما او را در این جهان برگزیدیم؛ و او در جهان دیگر، از صالحان است.\* در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! (و در برابر حق، تسلیم باش! او فرمان پروردگار را، از جان و دل پذیرفت؛ و) گفت: «در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.»

و بعد می‌گوید:

وَصِّیْ بِهِ اِبْرٰهیمُ بَنیِّهِ وَ یَعْقُوبُ یٰۤاِبْنٰی اِلَّا َہٗ اِصْطَفٰی ۚ لَکُمُ الدِّیْنُ فَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا َہٗ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ ﴿البقرة، ۱۳۲﴾

و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر،) فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند؛ (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند:) «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است؛ و شما، جز به آیین اسلام [= تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید!»

این نکته مهم است؛ و این معنایش این است که آن قدرت شخصیت ابراهیمی چنان است که توانسته در طول نسل‌ها بلکه تا روز قیامت اسلام؛ که اینجا به معنای عدل است نه تنها مسلمان بودن به معنای لفظ. گفتیم که در قرآن دو جور اسلام اشاره شده: یک اسلام اعرابی داریم:

قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوْا وَلَیْکِنْ قُوْلُوْا اَسْلَمْنَا ۚ وَ لَمْ یَدْخُلِ الْاِیْمٰنُ اَنْ فِیْ قُلُوْبِکُمْ ﴿الحجرات، ۱۴﴾

عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!

و یک اسلام ابراهیمی داریم که همین:

وَ مَنْ یَّرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ اِبْرٰهیمَ اِلَّا َہٗ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اِصْطَفٰی ۚ اٰہٗ فِی الدُّنْیَا ۚ وَ اِنَّہٗ فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ ﴿البقرة، ۱۳۰﴾

جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی،) روی گردان خواهد شد؟! ما او را در این جهان برگزیدیم؛ و او در جهان دیگر، از صالحان است.

این « اِصْطَفٰی ۚ اٰہٗ فِی الدُّنْیَا » نکته اش همین است: « اِذْ قَالَتْ لَہٗ رَبُّہٗ اَسْلِمِ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ اَلْعٰلَمِیْنَ » بعد این «اسلمت» ادامه دارد در ذریه ابراهیم؛ در باره اسماعیل ادامه دارد:

فَلَمْ يَلْعَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالِ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَا  
ذَا تَرَىٰ قَالِ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّابِرِينَ  
(الصافات، ۱۰۲) ﴿فَلَمْ يَأْسَلْمَ إِلَّا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾ (الصافات، ۱۰۳) ﴿

هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که  
تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به  
خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» \* هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم  
جبین او را بر خاک نهاد...

این اسلام چون اسلام این شکلی، اسلام ابراهیمی در ذریه ابراهیم تداوم داشت، یعنی  
ابراهیم آنچنان شخصیت نیرومندی بود که فرزندی تربیت می‌کند که آن فرزند، فرزندی  
همچون خود ابراهیم همچون خود فرزند ابراهیم تربیت کند، در طول نسل‌ها تا روز  
قیامت. اینجاست که اجازه داده می‌شود به ابراهیم که می‌توانی امامت را برای فرزندان  
درخواست کنی چون نسل تو نسل مسلمانی است. در جای دیگر هم اشاره به همین  
مطلب شده در مسئله بناء البیت که مطرح می‌شود:

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ  
الْعَلِيمُ ﴿البقرة، ۱۲۷﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ...  
(البقرة، ۱۲۸) ﴿

و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (کعبه) را بالا  
می‌بردند، (و می‌گفتند): «پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی!» \* پروردگارا!  
ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند...  
اول این «أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» متحقق می‌شود؛ چون چنین است آنوقت اجازه «وَمِنْ  
ذُرِّيَّتِنَا» برای مقام امامت داده می‌شود.

قرآنی وجود دارد که این «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا» دعاست؛ نه استفهام، یکی از قرائن این  
آیه است:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ... ﴿البقرة، ۱۲۸﴾ ﴿

چون ملاک امامت، اسلام است و اسلام در اینجا به معنای تسلیم محض خدا بودن که همان عصمت مطلقه است؛ لذا در آن آیه کریمه هم درباره اسماعیل هم فرمود که: «فَلَمْ أَهْلَمْ» یا اینجا درباره یعقوب و فرزندان: «وَصَّي بِهِ إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَ بْنَ إِدْرِيسَ إِصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿البقرة، ۱۳۲﴾

حمل بر استفهام هم جایز است منتهی قرآنی وجود دارد که استفهام نیست بلکه طلب به معنای دعاست.

به هر حال چه استفهام محض باشد و چه دعا و طلب باشد، کار با آن «لَا يَنْ أَلْ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» داریم؛ اگر بگوییم دعاست یعنی در حقیقت ابراهیم درخواست می‌کند شایستگی امامت را در فرزندان خود؛ نه اینکه صرف امامت بدون شایستگی را بخواهد؛ چون ابراهیمی که نبی است، داعی اگر می‌کند برخلاف اراده الهی نیست و باید دعای مأذون باشد.

یعنی این دعا با آن دعای «رَبِّنَا وَ اجْعَلْ لَّ مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ دُرِّيْنِ اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ... ﴿البقرة، ۱۲۸﴾» هم سیاقند؛ چون بعد می‌گوید:

رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِنْهُمْ يَتْلُوْا عَلَيْنَهُمْ آيَاتِكَ ... ﴿البقرة، ۱۲۹﴾

پروردگار! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند معلوم می‌شود این هم یک دعاست حتی مسئله بعثت رسول خدا؟ ص؟ و تداوم این امامت در نسل ایشان تا روز قیامت از همین مسئله است و اجابت همین دعاست.

نکته این امتیازی که به آل ابراهیم داده شده، نه از باب این نسبت آل ابراهیمی باشد؛ بلکه چون این شایستگی در این آل وجود دارد؛ آیه دیگر می‌فرماید:

إِنَّ أَلَّهَ إِصْطَفَىٰ اَنَّمْ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

﴿آل عمران، ۳۳﴾

خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

یعنی اینها دارای امتیازات حقیقی بودند.



رهبران الهی اول کاری که می‌کنند باید قدرت تربیت خودشان را در خاندانشان نشان دهند، این که رسول اکرم؟ ص؟ بتواند خانواده‌ای درست کند که آیه تطهیر در حقشان نازل شود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿الْأَحْزَابُ، ۳۳﴾

خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

این که بتواند یک ذریه مطهر تربیت کند این همان قدرت رهبری او را می‌رساند. به هر حال شاهد ما «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» است؛ که در محل خود گفتیم این ظالم، ظالم واقعی است، نه ظالم ظاهری؛ چون خدا دارد سخن می‌گوید و خدا آن ظالم را اراده می‌کند که حقیقتاً ظالم باشد نه آن ظالمی که مردم بدانند ظلم او را. ممکن است کسی در حقیقت ظالم باشد اما در ظاهر خودش را آنچنان زیبا و آراسته نشان دهد که کسی متوجه ظلم او نشود.

مراد از ظلم هم که فرمود:

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ (الطلاق، ۱) ﴿

و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده

پس کسی که ظالم نیست کسی است که «لا يتعدى حدود الله» مطلقاً، که همان معصوم می‌شود.

نتیجه‌اش همین می‌شود که می‌فرماید: ما این مقام امامت را به صرف اینکه منتسب به تو باشند ما مقام امامت را به کسی نمی‌دهیم؛ پس ملاک مقام امامت و این امتیاز سیاسی مبتنی بر انتساب قوم و خویشی نیست بلکه مبتنی بر عدم الظلم است و آن کسی از ذریه تو که عادل به تمام معنا باشد؛ یعنی شایستگی امامت دارد، ما به آنها مقام امامت می‌دهیم.

پس این «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظُّلُمِينَ» ضرب القاعده این معناست که در اسلام امتیازهای سیاسی بر اساس صرف انتصاب داده نمی‌شود؛ بلکه بر اساس معیار که مهم ترین معیار عدل است و بر اساس شایستگی داده می‌شود.